

داد. و صقّه باغ، که فریب دولتخانه سلطان غیاث الدین بود، بجهت سکونت او مقور فرمود. و همان روز خطبه بنام ناصر شاهى خوانده، در جواتر و مرزاید که بر چتر نثار شده بود، بر اهل استحقاق قسمت کردند، و یکان خان و امن^(۱) و محافظ خان جدید و مفرح پدر حبشی و مردم دگر را، که بار طریق مخالفت سپرده بودند، بیاسا رسانید، و گروهی را از زیر تیغ برآورده محبوس داشت. و آن جماعه که با وی موافقت نموده بودند، اقطاع بدستور قدیم بر ایشان مسام داشت. و شیخ حبیب الله را خطاب عالم خان داد. و خواجه سهیل را، برگزیده آشته داده منصب سپهسالاری مفوض فرمود. و بتاریخ سیزدهم جمادی الآخر سنه مذکوره بملازمت پدر و ولی نعمت خود سلطان غیاث الدین مشرف گشت. سلطان غیاث الدین او را در کنار گرفت، و بسیار گریست، و سر و روی او را بوسید، و در زمین رخصت قبلی مویده که در روز بارعام یا روز متبرک، خود میپوشید بار مرحمت فرمود. و تاج سلطنت بر فرق او نهاد، کلید خزان سپرد، و تهنیت و مبارکباد سلطنت گفته رخصتش داد.

و ناصر شاه، بتاریخ شانزدهم رجب سنه مذکوره همان قبلی مویده و کلاه دولت بسطان شهاب الدین لطف نموده، بست زنجیر فیل، و صد راس اسپ و یازده چتر و دو پانکی، و عام و نقاره و سراپرده سرخ و بست لک تنگه بجهت خرچ بیوتات، نیز از زانی داشت.

و بعد از چند روز مقبل خان حاکم مندسور، از غایت ادبار فرار نموده، همان ساعت مهابت خان را، که مقبل خان حواله او بود، رخصت فرمود، تا گرفته بیارند، و الا منتظر وصول صواعق سیاست باشد. مهابت خان

(۱) در نسخه ب "امین خان".

بعد از تودد بسیار رفته بشیر خان پیوست، و علی خان، و بعضی شوریده بخان، که از اعمال شنیعه خود متوهم و خائف و منتظر سیاست بودند، نیز رفته بشیر خان پیوستند. شیر خان از فوایدی که نتیجه کوچ نموده، متوجه چندینی گردید. و سلطان ناصر الدین، مبارک خان و عالم خان را پیش شیر خان فرستاد، تا بهر طریق که توانند، تسلی او نمایند؛ رسولان هرچند نصیحت نمودند، در برابر حرفهای ناصر برابر گفت، و خواست که هر دو را مرده سازد، و بدبانه آنکه رفته بمادر خود مشورت بکند، از خرگاه برآمده مبارک خان و عالم خان را بمردم خود سپرد، و مردم او مبارک خان را گرفتند، و دو (۱) خدمتگار او را کشتند، و عالم خان درین فرصت خود را نسیب رسانیده، و بتعجیل تمام از اردوی او برآمد، و ماجرا را بخدمت سلطان ناصر الدین تفریر کرد، سلطان ناصر الدین فرزند خود سلطان شهاب الدین را بحکومت قلعه شادی آباد گذاشته، بتاریخ نهم شعبان سنه مذکوره، در کوشک جهان نعلی نعلچه نزول کرد، شیر خان چون بقلعه اجین رسید، بانجوی مهلبت خان باز بقصد جنگ برگشته، بدیالپور آمد. و فصبه هذیه را تاراج نمود. سلطان ناصر الدین بمجرد استماع این خبر کوچ نموده، در کوشک دهار قرار گرفت.

درین اثنا خبر رسید (۲)، که سلطان نیاث الدین، از خرابه دنیا بمعمور ابد عقبی خرامید. و بقولی سلطان غیاث الدین بسعی سلطان ناصر الدین مسموم شد، چون بتجربه رسیده، که پدر کش هرگز بسال فرسیده، و کامیاب نگشته. و سلطان ناصر الدین مدت سیزده سال فرمانروایی کرد، شاید ضیعه پدر نسبت بار تهمت باشد، و الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

(۱) در نسخه ب "ده خدمتگار".

(۲) در نسخه الف "خبر رسانیدند".

القصه سلطان ناصر الدین بر فوت پدر بسیار گریست، و سه روز تعزیت گرفته، روز چهارم کوچ کرد، و شیر خان از هم جان زد بدیلر خود کرد، و عین الملک و بعضی سرداران دگر جدا شده، باردوی ناصر شاهي ملحق شدند، و سلطان ناصر الدین تعاقب نمود. و در نواحی سارنگپور شیر خان از روی ستیزه برگشته جنگ کرده گریخت، و در خطه چندیری پای استوار نتوانست کرد، و رفته بولایت ابرجه (۱) و بهاندیر درآمد، و غبار فتنه فرو نشست، و سلطان ناصر الدین به چندیری رفت، و چون چند روز گذشت، شیخزادهای چندیری خطی بشیر خان فرستادند، که چون اکثر سپاهیان شادی آباد متفرق شده، بجاکیرهای خود رفته اند، و بواسطه موسم برسات اجتماع امر از دست نخواهد داد، اگر از ان جانب متوجه چندیری شوند، و مردم شهر باتفاق هجوم عام نمایند، یمن که سلطان ناصر الدین بدست افتد. و اگر بشیرزد، فتح شهر با سهل وجه میسر خواهد شد، شیر خان بی تأمل کوچ نموده، بشش کروهی چندیری رسید، و سلطان ناصر الدین بر کنگاش شیخزادها اطلاع نموده، اقبال خان و ملو خان را با لشکری ارسته و فیلان مست بدفع شیر خان نامزد کرد، و دو کبه تذکة نقد بجهت مدد خرچ همراه داد، و هنوز دو کوره از چندیری نرفته بودند که شیر خان با اعتماد قول شیخزادها استقبال نموده، بعد ترتیب افواج طرفین حق مردانگی بجا آوردند. و در اثناء دار و گیر اتفاقاً زخمی بشیر خان رسیده از کار ماند، و نتیجه بغی کار خود کرد، و سکندر خان در جنگ گاه کشته شد. خواجه سهیل و مهابت خان، شیر خان مجروح را در صندوق قبل انداخته، راه فرار پیش گرفتند. چون شیر خان در راه وفات یافت، او را بخاک سپرده خود پیشتر رفتند. و اقبال خان پاره راه تعاقب نموده، برگشت.

(۱) در نسخه الف و ج "ابرجه بهاندیر".

و سلطان ناصر الدین، از استماع این خبر مسرور و خوشوقت گشته متوجه جنگ گاه گردید، و از آنجا سکندر خان را بخطه چندیری فرستاد تا مهردا شیر خان را بردار کند. و عدنان حکومت و حراست آن حدود را بقبضه اقتدار بهجت خان سپرده بکوچ متواتر بقصبه دلکشای سعدلیپور^(۱) رسید، و آنجا جمعی بعرض رسانیدند که شیخ حبیب الله نسبت^(۲) بعالم خان ارادۀ غدیری دارد، و در کمین فرصت است، سلطان ناصر الدین او را مقید ساخته پیش از خود بمهندو فرستاد.

و بتاریخ دهم شعبان سنه سبع و تسعمائه بفتح و فیروزی بقلعه شادی آباد در آمده بعیش و عشرت مشغول گشت، و اکثر اوقاتش بشرب خمر مصروف میشد، و در حین شراب امرای پدر را بتوهم نفاق میکشست، و مردم خود را تربیت میکرد، و بد خلقی و ظلمش بمرتبه رسیده بود، که روزی مست بر سر حوضی خوابیده بود، اتفاقاً در حوض افتاد، خدمتگارانی که پاس میداشتند او را از آب برآوردند، چون هشیار شد، پرسید، که مرا که از حوض برآورده. چهار کنیزک گفتند ما این خدمت را بجا آوردیم، هر چهار را بقتل رسانید. و از اکبر قصبه اجین شنیده، که آنحوض کالیاده است. و در باغ فیروز قصری طرح انداخت که سیاحان ربع مسکون مثل آن ندیده اند. و رفته رفته میل^(۳) عمارت او بمرتبه انجامید، که از سفده کرور مالوه، که بازت بار رسیده بود پنج کرور بر عمارت صرف نمود.

و بتاریخ بیست و دوم ذیقعدة سنه ثمان و تسعمائه بقصد تاخت ولایت

(۱) در نسخه الف "سعدلیپور" و در نسخه ب "عبدلیپور".

(۲) در نسخه ب "شیخ حبیب الله ملقب بعالم حان".

(۳) در نسخه ب "کار عمارت".

کهچواره^(۱) بقصبه نعلچه آمد، و بنوچ متواتر چون بقصبه اکبر^(۲) رسید، و هوای آنجا مطبوع افتاد، قصری رفیع و عمارتی عالی طرح انداخت. الحال آن عمارت از غرائب روزگار نست، و مدتی دران قصبه قرار گرفته، افواج را باطراف و فواحي فرستاد. و منمردان را گوشمال داده، پیشکش گرفته مراجعت نمود.

و در سنه تسع و تسعمانه باز بطرف چتور^(۳) حرکت کرد، و چون بوسط ولایت رسید، راجه چتور و جمیع زمینداران پیشکش فرستادند. بهوانیداس ولد سیر^(۴) داس، که قرابت قریب برایمل چتوری داشت، دختر خود را پیشکش آورد، سلطان ناصر الدین، رانی چتور خطاب داده، بهوانیداس را مشمول مرحم گردانید. و در اثنای مراجعت جاسوسان خبر آوردند، که نظام الملک دکهنی بتاخست ولایت آسیر و برهانپور آمده. چون دارد خان ضابط آسیر، دایم ملنجی بناصر شاه میبود، سلطان ناصر الدین اقبال خان و خواجه جهان را بولایت آسیر فرستاد، نظام الملک مراجعت نموده بولایت خود رفت، اقبال خان خطبه ناصر شاهي در آسیر و برهانپور خوانده، بدار الملک شادي آباد رسید.

و در سنه ست عشر و تسعمانه سلطان شهاب الدین باغرای بعضی امرای برگشته روزگار، عام بغی برافزخته، از قلعه مزدور فریب آمد، و امرای سرحد اکثر بر جمع شدند، و از قصبه نعلچه کوچ نموده، بقصبه دهار آمد. و سلطان ناصر الدین با جمعی از خاصه خیل بقصبه نعلچه

(۱) در نسخه ب "کهچواره" و در نسخه ج "کهچیراره".

(۲) در نسخه ج "اکر رسید".

(۳) در نسخه الف "چیتور".

(۴) در نسخه الف "سوداس".

رسید، و از آنجا بآهنگ جنگ متوجه دهار گردید، و سلطان شهاب الدین جمعیت پدر را تنگ دیده، بجنگ پیش آمد، آخر الامر باد فتح و نسیم فیروزی بر سدا اعلام ناصر شاهب وزید، و سلطان شهاب الدین گریخته، و بصوب چندبیری نهاد، دلاوران فوج ناصر شاهی از را تعاقب نموده، قریب بود، که او را دستگیر سازند، و اما مهر ابوت و شفقت پدری، مردم را از تعاقب منع کرد.

روز دگر از ان منزل کوچ کرده، او را پیش انداخت، و چون سلطان شهاب الدین بقصبه سری، که بسوحد چندبیری ست، رسید، سلطان ناصر الدین جمعی از عقاء را پیش پسر فستاد، تا از کوچه ضلالت بشاهراه هدایت ارشاد نمایند، اما چون راه صوب از نظر او پوشیده شد، و عشاوه غفلت را حب^(۱) جاه بر بصیرت او فروهشته بود، جوابی که بکار آید نگفت. و روز دیگر در جواب تقریر نمود، که الان شرمندگی و خجالت منع دریافت دولت ملازمت ست، اگر قطری از اقطار ممالک به بنده عنایت شود، بعد از چند روز بخدمت مشرف خواهد شد. رسولان چون دانستند، که ملاقات متعذر است، معاودت نموده، ماجرا معروض داشتند. سلطان ناصر الدین گفت، اِنَّ لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * مصرع *

تخمی که در هوای تو کشتیم خاک خورد

فرمان بطالب اعظم همایون پسر خورد خورد بقلعه رتبهپور فستاد، اعظم همایون بجذاج تعجیل و اقدام شوق آمده، در خطه چندبیری ملازمت نمود. سلطان ناصر الدین روز دیگر از چندبیری کوچ نموده، متوجه قصبه سری گشت. و در ان منزل امرا و اعیان دولت را حاضر گردانیده، گفت

(۱) در نسخه الف «عشاوه غفلت حب جاه».

که چون شهاب الدین حقوق پدری را بعقوق مبدل ساخته، او را از منصب ولیعهدی خلع نمودم، و فرزند اعظم همایون را ولیعهد خود ساختم، و سلطان محمود شاه خطاب داده، خلعت و تاج سلطنت لطف نموده، از قصبه سری مراجعت نموده در موضع بهشت پور چند روز طرح اقامت انداخت، و چون حرارت بر طبیعت سلطان ناصر الدین غالب بود، باوجود موسم زمستان، بآب سرد در آمده، ساعتی توقف می نمود، فی الفور مزاج از اعتدال رو بانحراف آورد، و امراض مختلفه و علل متضاده بر او طاری گشت، و اطباء هرچند معالجه نمودند، فائده نداد.

* بیت *

از قضا سرکنگبین صفرا فرود * روغن بادام خشکی می نمود
و سلطان ناصر الدین حال خود را دگرگون دیده، محمود شاه و امرا و اعیان ممالک را بحضور خود خواند، و زبان بنصائح و موعظت کشود. فرمود که چون حق سبحانه و تعالی آن فرزند ارجمند را از کافه عالمیان برگزیده و زمام مهام عباد بید اقتدار او سپرده، باید که از شاهراه اطاعت و انقیاد خداوندی قدم بیرون نهد، و تابع هوا و هوس نگردد، و مضمون الشَّقَّةُ عَلٰی خَلْقِ اللّٰهِ را بر صحیفه خاطر، و صفحہ دل نگارد، و نعم الهی را که از دریغ نداشته اند از خلایق دریغ ندارد، و دست ظلم از دامن مظلوم کوتاه سازد. و در دیوان، کسالت و ملالت را بخود راه ندهد، و راه وصول مظلومان را نه بندد، و سخن مظلومان را کما یفغی اصغانماید، و در انصاف و عدل میان قوی و ضعیف و وضع و شریف و بعید و قریب تفاوت جائز ندارد، تا در روز بازخواست شرمسار نگردد، و سادات را که ثمره باغ نبوت و رسالت اند، مکرم و محترم دارد، و طبقه علیه علماء را، که ورثه انبیاء اند، از فیض سحاب انعام خود سرسبز و بارور گرداند، و از صحبت ناصیان

و بیخردان، که بر قشر الفاظ اکتفا نموده اند، و از لب لباب معانی عاری و عاطل اند، احتراز واجب و لازم داند، و بقاع خیر که اثر سعادت مندی است در اطراف ممالک بنا نماید، و بالجمله همگی همت بر مرضیات الهی مصروف دارند، و در تمشیت مهمات مملکت، همیشه مشورت بتقدیم رسانند. شاهزاده محمود شاه و اعیان دولت از استماع این مقال، قلق و اضطراب نمودند، و بعزم صادق و نیت درست، از جمیع معاصی و منکرات بحضور علماء توبه کرد، و بعد از ساعتی اجابت داعی حق نمود، مدت سلطنتش یازده سال و چهار ماه و بیست و سه روز بود. * بیت *

از آن سوز آمد این قصر دلآویز
که چون جا گرم کردی گویدت خیز
چو هست این دیر خاکی سست بنیاد
بسببش زود باید داد برباد

ذکر سلطان محمود شاه بن ناصر شاه.

روز سوم صفر سنه سبع عشر و تسعمائه، محمود شاه بن ناصر شاه، در موضع بهشت پور بطالع فرخنده فر، و زمانی سعادت اثر، بر تخت سلطنت خلیجیه جلوس کرد، و لوازم اینکار و نثار بتقدیم رسانیده هر یک از اعیان وقت را بمراحم خسروانه خوشوقت ساخت، و در همان مجلس تابوت ناصر شاهي را بقلمه شادی آباد روانه ساخت.

و سلطان شهاب الدین، بعد از وقوف این حادثه، جانکاه با یلغار خود را بنصرت آباد نعلچه رسانید. و محافظ خان خواجه سرای، و خواص خان دروازه را بروی او بستند. روز دیگر بدست مقربان خود پیغام فرستاد، که اگر طریق موافقت بمن مسالوک دارید،

یقین است که حل و عقد امور مملکت مفوض برای ایشان خواهد شد، محافظ خان و خواص خلن گفتند که چون از دیوان قضا و قدر، منشور سلطنت بنام نامی محمود شاه نوشته اند، طریق صواب آنست که بارز پدوسته کدورت و خشونت بیگانگی را بصفای یگانگی مبدل (۱) سازد، و سلطان شهاب الدین مایوس گشته بصوب کفداسه متوجه شد. از نوشته، سلطان محمود شاه واقف شد، که سلطان شهاب الدین بمندو رفته، بکوچ متواتر دویم ربیع الاول سنه مذکوره، در کوشک جهان نامی نعلبچه نزول کرد.

و از آنجا جارش (۲) خان را با فوجی بدفع سلطان شهاب الدین فرستاده، یازده زنجیر فیل همراه ساخت. و بتاریخی که مختار منجمان بود، بقلعه شادی آباد رفتند، در ساعت سعد در ششم ربیع الاول، تخت زرین که بجواهر و یواقیم زمانی مکمل بود، در صفا بنا نهاده بست و یک تخت بر دوش براراختند. و محمود شاه از مشرق سربر جهانداری بر تخت سلطین خلیجه طاع گشت. و امرا و اکابر شهر و معارف ممالک بجای خود قرار گرفتند، هر واحدی بخلعتی که لائق حال او بود، امتیاز یافت، و بعضی امرا بخطابها اختصاص یافتند. و هفتصد زنجیر فیل که بر دور قلعه بود بتصرف درآمد.

و بعد از چند روز، عریضه جارش خان رسید، که چون اختر اقبال سلطان شهاب الدین در حاضیض بیدولتی افتاده، هرچند نصائم مشفقانه و مواعظ حکیمانه القا نمود، اصفا ندموده، بجنگ پیش آمد.

(۱) در نسخه الف و ب "مبدل سازد - سلطان محمود شاه بمندو رفته بکوچ

متواتر دویم ربیع الاول."

(۲) در نسخه الف "جلوس خان."

و این بیچاره اقبال خداوندگار را مقدمه الجیش گردانیده، متوجه گوشمال او شد، و در صدمه اول، پای ثبات او از جلی رفته، فرار نمود، و چتر دلو او بقتل آمده، چتر بدست افتاد، و خود گریخته بولایت آسیر در آمد، و چون موسم برسات رسیده بود، سلطان محمود جارش خان را طلبید، او بتاریخ سلخ ربیع الاول بقاعه در آمده مشمول عواطف گشت.

و سلطان محمود از جانب سلطان شهاب الدین خاطر جمع نموده، مهمات ماکه بد بسنت رای که منصب وزارت ناصر شادی بناو متعلق بود، تفویض نمود. بسنت رای از کمال غرور و نادانی مراعات جانب (۱) سپاه با فرو گذاشته، دقیقه از دقائق کفایت از دست نمیداد، و سلوک ناممایم پیش گرفته، احتیاج امرا و سرداران کما ینبغی نمیکرد، امرا انتهاز فرصت نموده، بتاریخ هفتم ربیع الثانی او را بر سر دیوان کشتند، و نقد الملک که از موافقان دینی و شریک خدمت او بود گریخته بحرم سرای سلطان در آمد. اقبال خان و مخصوصان (۲) بیکدیگر گفتند، که اگر صحرائی مملکت از لوٹ وجود آن ناپاک پاک نشود، او بکین خواستن بسنت (۳) رای قیام نماید، و بدست صدر خان و افضل خان بساطان محمود پیغام فرستادند، که بغیر دولت خواهی از بندهای مخلص امری بوجود نیامده، و نخواهد آمد. و برای انور واضح است که هنوز امور مملکت انتظام نیافته، سر رشته مهیات جهانبانی بقبضه طائفه، که در دین و ملت بیگانه اند، نهادن، موجب اختلال قواعد سلطنت ست. و از بعضی هوا خواهان بعرض رسیده باشد، که بسنت رای

(۱) در نسخه الف «مراعات جانب شاه».

(۲) در نسخه ب «مخصوص خان».

(۳) در نسخه ب و ج «نسبت رای».

بامرا و دولتخواهان چه قسم سلوک میکرد، و همگی غرض او این بود که بندهای قدیم شکسته دل شوند. و جمعیت آنها بتفرقه انجامد، و این فی الحقیقه فا دولتخواهی ست، و دولتخواهان بجمعهم او را از میان بر گرفتند. و نقد الماک نیز قدم بر قدم او می نهاد. اگر امر عالی باشد، جهان از لوث وجود او پاک ساخته شود، سلطان محمود از روی عجز و بیچارگی نقد الماک را فرستاد، اما فرمود که او را اخراج کذند، و مضرت بجان و مال او فرسازند، چون نقد الماک را آوردند امرا اتفاق نموده، او را اخراج کردند. سلطان محمود ازین حرکت امراء و نساط ایشان آزرده شده، صفای خاطر بخشونت مبدل گشت.

و محافظ خان خواجه سرا که معجون ترکیب او بذفاق و شرارت مخمر بود، بواسطه آنکه میل وزارت داشت، سخنان غیر واقع در خلوت از امراء بعرض می رسانید، اتفاقاً روزی فرصت یافته، عرض نمود که اقبال خان و مختص^(۱) خان میخواهند، که یکی از اولاد ناصر شاه را بساطنت بردارند، سلطان محمود بمجرد استماع این خبر مضطرب شده، خواست که ایشان را سیاست رساند، باز از روی حلم و وقار در مقام تفتیش و تفحص شد.

محافظ خان چون دید، که این سخن کارگر نیامد، بدگویی بجدتر شد، و هر روز سخنان ناملایم میگفت، تا آنکه روزی سلطان محمود بجمعی فرمود، که چون اقبال خان و مختص خان بدستور قدیم بسلام بیایند، بقتل رسانید.

و چون کار بایدجا رسید، یکی از خواجه سرایان که بمختص خان نسبت اختصاص داشت، ماجرا را بلاو تقریر کرد. مختص خان در

(۱) در نسخه الف «مختص خان».

ساعت اقبال خان را واقف گردانید. و هنوز ساعتی نگذشته بود، که شخصی بطلب مختص خان و اقبال خان آمد (۱). مختص خان بی توقف بخدمت شتافت، و اقبال خان بمهمات ملکی مشغول بود، مختص خان اوضاع را بطریق قدیم ندیده، از آنجا برگشته، نزد اقبال خان آمد، و باتفاق برخاسته بمنازل خود رفتند. محافظ خان بعرض رسانید، که مختص خان و اقبال خان بخانه‌های خود رفتند، تا استعداد نموده، یکی از شاهزاده‌ها را بسطظمت بردارند، صلاح آنست که همانجا رفته، ایشان را دستگیر سازند، و کار امروز بفرود نیندازند. * بیت *

زمسـانه از ان کس تـبـرآ کـند

که او کار امروز فرودا کند

سلطان محمود حرف ان مکار غدار را باور داشته، متوجه منزل مختص خان و اقبال خان گردید. مختص خان و اقبال خان گریخته، با صد سوار و پیاده، از طرف قاضی پور، در شب بست و چهارم ربیع الثانی، از قلعه فرود آمدند. و تمام شب راه قطع نمودند. صبح در نواحی نریده، بموضع سرایه (۲) رسیدند. از آنجا نصرت خان بن اقبال خان، را بتاریخ بست پنجم شهر مذکور، بجهت آوردن سلطان شهاب الدین، بصوب ولایت اسیر راهی ساختند، و علی الصباح، سلطان محمود در صفاً بار بر مسند حکومت قرار گرفته، محافظ خان را خواجه جهان خطاب داده شغل وزارت بار تفویض نمود، افضل خان را مجلس کریم، و جاوش خان را دستور خان خطاب داده، بدفع مختص خان و اقبال خان رخصت کرد.

(۱) در نسخه الف "و اقبال خان آمد - مختص خان اوضاع را بطریق".

(۲) در نسخه ب "سرای".

و چون نصرت خان طی منازل نموده بمخدمت سلطان شهاب الدین رسید، و او از غایت سرور و شادمانی روز دیگر بولایت ممتاز که عبارت از ولایت بیجاگرة و کمرکون (۱) است، متوجه گردید، از کمال شوق در یکشب و روز سی کروه راه طی نمود، اتفاقاً چون حرارت هوا بمثابغه بود که ماهی در قعر دریا میسوخت، و سمندر آتش طبع در عرق خویش غرق میگشت، سلطان شهاب الدین بیمار شد، و مزاج او از حد اعتدال بیرون رفت. و بتاریخ سیوم جمادی الاول، داعی حق را اجابت نمود.

راهی است عدم که هرکه هستند
از آفت قطع آن نرسند

و بعضی گویند، که باشارت سلطان محمود مسموم شد. نصرت خان لباس کبود پوشیده نعلش او را برداشته بموضع سرایه، که اجتماع خوانین بود، متوجه شد. چون بآنجا رسید، مختص خان و اقبال خان ماول و محزون گشته، نعلش را بقلعه شادی اباد راهی ساخته، متجنبی سلطان شهاب الدین را هوشنگ شاه خطاب داده، چتر بر سر او گرفتند، و غیر فساد برانگیخته از آن دیار عازم وسط ولایت ماله گوردیدند، و محمود شاه بمقتضای مولی

جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی
که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

بعد از رسیدن نعلش بسیار گریست، و او را بخاک سپرده رسم عزا بجا آورد، و صدقات باهل استحقاق داد. و بعد از فراغ تعزیت، نظام خان را بکرمک دستور خان نامزد کرد، و نظام خان بر جناح تعجیل قطع

(۱) در نسخه ب "بیجاگرة است" و در نسخه ج "بیجاگرة و کمر و کون".

مسانت نموده ، بدستور خان پیوست ، و باتفاق یکدیگر بهوشنگ جنگ کردند ، او گریخته پناه بکوه بهار بابا حاجی برد .

و در خلال این احوال عرائض اقبال خان و مختص خان رسید ، که از بندگان موروثی جز (۱) خیر خواهی امری بوجود نمی آید ، و محافظ خان ، از روی حسد و حرفهای غرض آمیز معروض داشته ، خاطر اشرف را نسبت به بندهای قدیم متغیر گردانید . امید است که حقیقت فادواتخواهی و حرام خوارگی محافظ خان ، و امری که او نموده ، بر ضمیر حق پذیر مکشوف شود ، و احتمال دارد ، که بعضی دولتخواهان ، از روی بیغرض ، در خلوت تصدیق این سخن نمایند ، چون مضمون عرائض معلوم سلطان محمود شد ، و بعضی خدمتگاران نیز گفتند ، که غرض محافظ خان ازین افترا آنست ، که خود از روی استقلال بمهمات ملکی پردازد . و اگر مختص خان و اقبال خان میبودند ، نوبت وزارت باو نمیرسید ، بلکه همگی سعی او آنست ، که طرح مجدد بر روی کار آرد ، و یکی از اولاد ناصر شاهی را از حبس بر آورده ، اسم سلطنت بر او اطلاق کند . و خود راتق و فائق مهمات باشد .

سلطان محمود ، که در کارها حزم و دور بینی نداشت ، فرمود ، که هرگاه محافظ خان بسلام بیاید ، او را گرفته نگاه دارند ، که بعد از تحقیق بجزا خواهد رسید ، چون هواخواهان محافظ خان حقیقت ماجرا باو رسانیدند ، روز دیگر که هژدهم جمادی الاول بود ، با جمعیت خود بر سر دیوان حاضر شد ، و بعد از ساعتی سلطان محمود او را در خلوت طلب داشت ، و او رفته جوابهای درشت گفت ، سلطان محمود از کمال غضب

(۱) در نسخه ج «خیر خیر خواهی».

و نهایت شجاعت، با معدودی چند از خواص و گروهی از حبشیان بیرون خرامید، و آن بدگهر گریخته، از دولتخانه بیرون رفت، و درمقد پرونی را متصرف شده علم بغی بر افراخت، و شاهزاده صاحب خان بن سلطان ناصر الدین را آورد، چتر بر سر او نهاد، و دران حویلی محمود شاه را محاصره نمود و نزدیک بود که دستگیر سازد. محمود شاه نیم شبی برآمده، جانب اجین رفت، و از آنها دستور خان و دیگر امرا را استمالت داده، بحضور خود خواند، و همان شب که سلطان محمود مهاجرت اختیار کرد، محافظ خان، شاهزاده صاحب خان را سلطان محمود خطاب داده، بر تخت اجلاس نمود. و بعد از چند روز، دستور خان باجین رسید، و پس از وی مختص خان و اقبال خان بسطان محمود پیوستند، و شاهزاده صاحب خان از استماع این خبر صدر خان و افضل خان را طلبیده، عهد (۱) و پیمان را بآیمان غلاظ موکد گردانید.

و بتاریخ پنجم جمادی الاول خودن (۲) خان را در قلعه شادی آباد گذاشته، قصبه نعلچه را لشکرگاه ساخت، و باستصواب صدر خان فرمود، تا ثلث علوقه سپاهی را نقد از خزانه داده، استعداد سفر اجین نمایند، و سلطان محمود از اجین کوچ نموده، بدیبالپور آمد. و بعد از یکپاس شب، سردارانی که عیال در قلعه مندو داشتند، سوار شده رو باردوی شاهزاده نهادند. روز دیگر سلطان محمود از دیبالپور کوچ نموده، بجانب چندیری متوجه گردید، و کیفیت ماجرا نوشته، به بهجت خان فرستاد. و از در جواب نوشت، که این بنده مطیع آنکس است، که دارالملك شادی آباد در تصرف اوست. سلطان محمود ازین جواب در مآل کار خود

(۱) در نسخه ج "عهد را به پیمان غلاظ موکد".

(۲) در نسخه الف "موفن خان" و در نسخه ج "مردب خان".

متحیر و متفکر گردید . و در موضع بهشت پور توقف نموده ، طریقه مشورت در میان آورد ، بعضی دولتخواهان گفتند ، که بقلعہ رنتھپور پناہ باید برد . و زای بعضی چنان اقتضا کرد ، که از سلطان سکندر لودی استمداد باید نمود ، سلطان محمود فرمود ، که مرا بخاطر چنان میرسد ، که چند روز پای در دامن صبر پیچیده ، منتظر طلوع کواکب اقبال باید بود . چه وقتی پناہ بقلعہ رنتھپور بردن مناسب است ، که امداد و اعانت متصور باشد . و امداد از اقران خواستن در نظر قبیح مینماید ، و سلسلہ امید از مخلوق قطع نموده ، منتظر ظهور بطون تقدیر میباشد .

و بعد از چند روز میدنی رای که بوفور شجاعت و کار دانی امتیاز داشت ، از تهاذه خود آمده ، همراه شد ، و بهجت خان بر قبح حرکت خود اطلاع یافته ، پسر خود شرزه خان را بخدمت فرستاد . سلطان محمود از سر استظهار عازم مندر گشت ، و پس از مدتی خبر آمد ، که شاهزاده صاحب خان متوجه حدود چندیبری گردیده ، چون بموضع سه‌رای^(۱) نزل کرد ، طرفین چنان صلاح دیدند ، که صباح ترتیب افواج نموده منتظر هبوب ریح فتح و نصرت باشند . اتفاقاً بعد از یک پاس شب ، افضل خان سوار شده ، متوجه اردوی سلطان محمود شد . و نصف لشکر بلکه بیشتر بافضل خان موافقت نموده ، باردوی سلطان پیوستند ، و شاهزاده صاحب خان و محافظ خان از سر دهشت و اضطراب^(۲) دائره خود را آتش زده گریختند . و در روز چهارم بنصرت آباد فعلجه رسیده دست اسراف باتلاف خزائن کشوده بضبط و ربط قلعه پرداختند .

(۱) در نسخه ب " بهتری " و در نسخه ج " شمرائی " .

(۲) در نسخه ب " اضطراب بعلجه رسید " .

و انصار شاهزاده را بخاک مذلت آمیختند، و شاهزاده و محافظ خان
 پادشاه جواهر قیمتی را همراه برداشته، از راه هفصد زینه گویختند، و روز
 چهارم در قصبه برودره^(۱) گجرات بلودی سلطان مظفر پیوستند، و او مقدم
 شاهزاده را گرامی داشته، دقیقه از لوازم مهمانداری فرود گذاشت، و قرار
 داد، که بعد از موسم برسات ولایت مالوه را بدست آورده، میان احران
 قسمت نموده خواهد شد.

و از آنجا بچانپانیر رفت، روزی گذر شاهزاده بر منزل پادگار مغول،
 که مشهور بسرخ کلاه بود، و از جانب شاه اسمعیل صفوی برسالمت
 بگجرات آمده بود، واقع شد، و میان خدمتگاران سخن بلند و پست شد،
 و بخصوصم انجامید، و میان عوام انتشار یافت، که پادگار سرخ کلاه
 و مردم او شاهزاده مغول را سر گرفته اند، و لشکر گجرات و مردم هجوم
 عام نموده، چندی از جماعه پادگار سرخ کلاه را کشتند، و شاهزاده از
 اذعالم و تشویر بیرخصت رو بصوب ولایت اسپر نهاد، و با سیصد سوار، در
 موضع پورکانو که بسوحد اسپر ممتاز است، نزول کرد. لودهها حاکم قصبه کندوهه
 برین خبر اطلاع یافته، بر سبیل تعجیل آمده، جنگ انداخت، و صاحب
 خان رو بهزیمت نهاده، التجا بحاکم کاریل که از بلاد دکن ست بود، چون
 نسبت محبت میان سلطان محمود و حاکم کاریل استحکام پذیرفته بود،
 خود را از امداد او باز داشته، قریه چند بجهت مدد خرج او مقرر نمود.
 و بعد از آنکه آشوب از مملکت دور شد و فساد بصلاح مبدل گردید،
 سلطان محمود بر بساط امن و امان قرار گرفته، و حکام و نهاده داران
 و عمال بواسطه ضبط ولایت باطراف و اکناف ممالک رفتند، میدنی

(۱) در نسخه ب «برودره».

رای خواست، که خود مستقل شود، و امراء غیاث شاهنی و ناصر شاهنی را از میان برگزید، و بجهت غرض فاسد خود در بدگویی امراء شروع کرد، و در خلوت سخنان فالائق نسبت بهر کس میگفت، تا آنکه روزی، معروض داشت، که افضل خان و اقبال خان مکاتیب بشاهزاده صاحب خان فرستاده میخواستند، که فتنه خوابیده را بیدار سازند. سلطان محمود این سخن غرض آمیز را بی غرضانه تصور نموده، فرمود که هرگاه افضل خان و اقبال خان بسلام بیایند بقتل رسانند، روز دگر بدستور قدیم، چون بسلام آمدند، هر دو را گرفته بقد از بند جدا کردند.

و سکندر خان، حاکم سواس^(۱) و هندیه، و فتح جنگ خان شررانی، از مشاهدۀ این جرأت و تسلط میددی رای گریخته، بجایگیزی خود رفتند، و سکندر خان بغی ورزیده، از کندوه تا قصبه شهاب آباد متصرف شده، عمال خالصه را بدر کرد. سلطان محمود بجهت تسکین این حادثه، در پنجم ماه جمادی الآخر سنه ثمان عشر و تسعمائه از قلعه مندو فرود آمده، در کوشک جهان نمایی نعلچه نزول کرد، و منصب وزارت بمیدنی رای تفویض نمود، و بهجت خان حاکم چندیری و دیگر امراء را کس فرستاده طلب داشت. بهجت خان باوجود نسبت خانۀ زادی از استیلاء میدنی رای ترسیده، عذر رسیدن برسات نوشت. سلطان محمود اعضاء عین نموده، بمنصور خان مقطع بهیلسه^(۲) نوشت، که بدفع سکندر خان متوجه شود. منصور خان استعداد لشکر خود نموده، متوجه جنگ گردید، و چون بنواحی ولایت سکندر خان رسید، جاسوسان خبر آوردند، که سکندر

(۱) در نسخه ب "وسواس" و در نسخه ج "اواس".

(۲) در نسخه ج "بهلسا" و در نسخه الف "عین نموده بمنصور خان قطع

مقاطعۀ بهیلسه".

خان لشکر بسیار جمع ساخته، و مع هذا رایان گوندوانه را نیز با خود منفق ساخته است. منصور خان همان جا توقف نموده، حقیقت حال را بسطان محمود اعلام کرده، کومک طلبید، میدنی رای در جواب نوشت، که اگر در گرفتن سکندر خان تکاهل و تکاسل جائز خواهد داشت، بعقوبت قهر سلطانی گرفتار خواهد شد. منصور خان، ازین حکم در سأل کار خود متحیر و متفکر گردیده، مراجعت نموده به بهجت خان ملحق شد. و تجار خان که کومک منصور خان نامزد شده بود، نیز رفته به بهجت خان پیوست.

و سلطان محمود از استماع این خبر کوچ نموده بدهار آمده، زیارت شیخ کمال الدین مالموی نموده، از قصبه دیبالپور، میدنی رای را با لشکر انبوه و پنجاه سلسله فیل بدفع سکندر خان رخصت نموده، عازم اجین گردید، میدنی رای چون بولایت اسواس درآمد، دست بتاراج و غارت برکشاد. عیش صافی سکندر خان از استماع این خبر مکدر گشت، و از روی عجز راه صلح پیموده، بوسیله حبیب خان، نزد میدنی رای آمد. میدنی رای باجین رفته از سلطان محمود استعفاء تقصیرات سکندر خان نمود، و سلطان محمود قلم عفو بر جرائم او کشیده، منصب و جاگیر قدیم او مقرر کرد. سلطان محمود از اجین کوچ نموده، بقصبه آگره رفت. و آنجا عرضداشت داورغه قلعه شادی آباد رسید که جمعی از اوپاش در شب بیست و پنجم رمضان خروج کرده، چتر از قبر سلطان غیاث الدین برداشته بر سر شخصی مجهول الذنب برافراخته، دست بغارت شهر دراز نمودند. و باقبال خداوندگار، رأس و رئیس آن جماعه را دستگیر کرده بسیاست رسانیده شد، سلطان محمود استمالت نامه بداورغه شادی آباد فرستاد، خود بجانب بهار بابا حاجی رفت.

و از انجا مصحوب بهرو داس (۱) دلاسا نامه به بهجت خان فرستاد .
 و چون دیده بصیرت او بعبار بی دولتی مکحل بود، جواب ناصواب داده،
 جمعی را بکویل فرستاد تا شاهزاده صاحب خان را سر کرده بیاوند .
 و عریضه بسطان سکندر لودی نیز فرستاد، مضمون آنکه، محمود شاه زمام
 حل و عقد و ضبط و ربط ممالک بقبضه کفار سپرده، و پای انقیاد از طریقه
 مصطفویه علیه السلام بیرون نهاده، اهل اسلام را ذلیل و خوار، و کفران
 و راجپوتان را عزیز و مکرم میدارد، اگر فوجی از عساکر منصوره، باین حدود
 رسد خطبه بنام آن بادشاه دین پناه خوانده شود، و سکه ایشان را شائع خواهد
 ساخت . چون بهرو داس آمده، این ماجرا را تقریر کرد، سلطان محمود
 استعداد سپاه نموده بعد از یک هفته از بهار کوچ کرده، در موضع شکار پور
 فرود آمد، و روز دیگر مختص خان را با لشکر فداوان پیش از خود بصوب
 چندیری راهی ساخت .

مقارن این حال خبر رسید، که منتصف محرم الحرام سنه تسع عشر
 و تسعمانه سلطان مظفر گجراتی، با لشکر بیکران و پانصد فیل در فصبه
 دهار نزل نموده، در فواحي موضع دلاوره بشکار مشغول است، و زای
 پتهورا و دیگر امرائیکه در قلعه مندو بودند، مردم معتبر فرستاده هرچند از راه
 عجز و انکسار پیغام نمودند، که درین وقت سلطان محمود بضبط ملک
 خود در مانده، اراده تسخیر ولایت او نمودن از صورت و مردانگی بعید
 می نماید، اصلا بسمع رضا و قبول استماع نفرموده، نظام الملک سلطانی را
 با فوج بزرگ بفواحي نعلچه فرستاد، او بکنار حوض رانی رسیده، مراجعت
 نمود . و در اثناء مراجعت، جمعی از قلعه فرود آمده دست بر دی

(۱) در نسخه ب «مهرداس» .

نمودند، و نظام الملک برگشته چند کس را بقتل آورد، و مردم دیگر بقلعه پناه بردند. سلطان محمود، از وصول این اخبار وحشت آثر، پریشان خاطر و متروک و متعیر شد، که اول بکدام طرف متوجه شود. ناگاه در عین سراسیمگی خبر رسید، که سلطان مظفر گجراتی مراجعت نموده، براه دهور (۱) متوجه گجرات گشت. سلطان محمود مراسم شکر خداوندی بجا آورده دفع بهجت خان را پیش نهاد همت ساخت.

و بعد از چند روز خبر آمد، که سکندر خان باز علم بغی و رایت طغیان برافراخته، قریات خالصه را متصرف گشت. سلطان محمود حاکم قصبه کندیوه ملک لودها نام را بتادیب او نامزد کرد، و ملک لودها متوجه سیواس گردید. بعد از تلافی فریقین، غبار فتنه (۲) و هیجا از صبح تا شام برپا بود. و در آخر سکندر خان تاب نیاورده، روی بهزیمت نهاد. و سپاه ملک لودها تعاقب نموده، بغارت مشغول شدند. درین اثنا شخصی، که عیال او به بند رفته بود، خود را بملک لودها رسانید. و بدهانه پای بوس قریب آمده، خنجر زهر آلود در پهلوئی او زده، مناع زندگانی او را بغارت برد. سکندر خان از شنیدن این واقعه برگشته (۳) مردم ملک لودها را پیش انداخت، و شش زنجیر فیل و اسب بسیار غنیمت گرفته، مظفر و منصور بسیواس برگشت. چون این خبر بسطان محمود رسید، دفع بهجت خان را مقدم دانسته، متوجه چندپری گردید. و در راه خبر آوردند، که منتصف ذیحجه الحرام شاهزاده صاحب خان از کوندوانه بچندپری آمد. و بهجت خان و منصور خان استقبال نمودند، او را

(۱) در نسخه الف و ج "دهود".

(۲) در نسخه ب "غبار فتنه و نساد و هیجا از صبح".

(۳) در نسخه ج "این واقعه برگشته چون این خبر بسطان محمود".

بسلطنت برداشتنند. سلطان محمود در موضع ساجن پور توقف نموده
باستعداد سپاه می پرداخت.

و بعد از چند روز خبر رسید، که سعید خان لودی و عماد الملک،
با لشکر دهلی از جانب سلطان سکندر (۱) بکومک شاهزاده صاحب خان در
پنج گروهی چندیری فرود آمدند. سلطان محمود از شنیدن این خبر
پیشانی خاطر گشته، صلاح چنان دید، که بجائی خویش معاودت نماید.
و در اثناء راه امراء را بحضور خود طلبیده، اساس عهد و پیمان را بایمان
استوار ساخت، با وجود قسم و تجدید عهد، چون پاره از شب گذشته،
صدر خان و مختص خان که از امرای صادق القول بودند بجانب
چندیری گریختند. و محمود شاه جمعی را برسم تعاقب فرستاده، خود
بقصبه سرونج منزل کرد. و بتاریخ غره صفر از عمرانات قصبه بهیلسا گذشته،
بر سر رود خانه فرود آمد. و چون اردو از پیش دروازه بهیلسا می گذشت،
گماشته منصور خان، باتفاق اوباش شهر پس ماندهای اردو را تاراج کردند. از
شنیدن این خبر عرق حمیت و مردانگی سلطان محمود بجنبش آمده،
فرمود تا در طرفه العین حصار را گرفته آن جماعه بی عاقبت را بسیاست
رسانیدند، و اهل شهر به شومیت این گروه تاراج یافتند، و اطفال و عیال
شان بذل بزدگی گرفتار شدند.

و چند روز بواسطه شکار دران حدود توقف نموده، شاهزاده صاحب
خان و بهجت خان این توقف را نعمت عظمی دانسته، ملک محمود
را با لشکر فراوان بصوب سارنگپور فرستادند. جهجارج (۲) خان گماشته مقطع
سارنگپور جنگ کرده غالب آمد. ملک محمود فرار نموده تا چندیری

(۱) در نسخه ب «سلطان سکندر رسیدند - و صاحب خان در پنج گروهی».

(۲) در نسخه الف «حجارج خان» و در نسخه ج «ججارج خان».

قرار نگرفت، و چهار خان غنیمت بسیار گرفته بسازنگ باز گشت. و درین هنگام که فوج ملک محمود گریخته آمد سعید خان لودی و عماد الملک به بهجت خان پیغام فرستادند، که وعده چندین رفته بود، که هرگاه فوج منصوراً سکندری بخطه چندیری برسد، خطبه بدام نامی سکندر زمانی خوانده شود. و دراهم و دنانیر نیز بسکه خاتانی مضروب و مسکوک گردن. تا امروز اثری از آن بظهور نرسیده. و چون جواب موافق مدعا نشیدند^(۱)، از موضع سهرائی^(۲) کوچ نموده، چهارده کوره پس نشستند، و از آنجا صورت واقعه بساطان سکندر معروض داشتند. و سلطان سکندر فرمان طلب فرستاد. و چون فوج سلطان سکندر آزار یافته متوجه دهلی گشت، سلطان محمود منتظر نیل^(۳) لطف الهی بوده، طرح شکار انداخت. روزی در اثناء شکار جاسوسی بعرض رسانید، که خواجه جهان و محافظ خان با فوج بزرگ بصوب شادی آباد راهی شدند. سلطان محمود از همان جا مراجعت نموده، حبیب خان و فخر الملک و همیگرن^(۴) را بدفع محافظ خان نامزد کرد. و حبیب خان و دیگر امرا بتاریخ شانزدهم ربیع الثانی بفعلجه رسیدند. اتفاقاً پیش از ایشان سه چهار ساعت محافظ خان رسیده، حرب^(۵) افتاده، از شامت بغی، محافظ خان بقتل رسیده، و سرش را جدا کرده بفتح و فیروزی بارداری خود معاودت نمودند. شاهزاده صاحب خان از اسماع این خبر ملول و محزون گشته، در آمد و شد خوانین بر روی خود بست.

(۱) در نسخه ج "نوشته شد".

(۲) در نسخه ب "سهرانی".

(۳) در نسخه ب "منتظر لطف الهی".

(۴) در نسخه ب "بیم کون" و در نسخه الف "همکرن".

(۵) در نسخه ب "حرب صعب افتاده".

بهجت خان و صدر خان چنان صلاح دیدند، که علماء و مشایخ را در میان آورده، استغفارِ تقصیرات خود نموده بهجت شاهزاده قطری از اقطار ممالک التماس نمایند، و باتفاق رفته، این مضمون را بصاحب خان معروض داشتند. شاهزاده گفت مدتی است که این در خاطر خطور می کرد، اما از آمدن فوج سلطان سکندر ملول و مغموم بودم، و لله الحمد که این بلیه مندفع شد. بهجت خان صلاح امرای شیخ اولیاء را بارو فرستاده، درخواست تقصیرات خود نموده بهجت مدد خرج شاهزاده جانی طلب کرد. سلطان محمود این امر را از لطایف غیبی و عنایات لاریبی تصور نموده، قلعه رای سین و قصبه بهیلسه و ده مونی را بشاهزاده تفویض نمود. و عجاله الوقت ده لک تنگه نقد بهجت مدد خرج و دوازده سلسله فیل انعام کرد. و مذاشیر استمالت به بهجت خان و دیگر امرای و خوانین فرستاده، جمعی از ملازمان خود را همراه رسول بهجت خان بخصت داد، شیخ اولیاء و فرستادهها چون قریب بهچندپری رسیدند، بهجت خان، شرزه خان ولد خود را باستقبال رسولان فرستاده، مقدم ایشان را تلقی باعزاز و احترام نمود. بهجت خان بعد از اطلاع بر مضمون فرامین، منشور حکومت رای سین و بهیلسه را بدست شرزه خان بخدمت صاحب خان فرستاده، ده لک تنگه نقد و دوازده سلسله فیل را خود نگاهداشت. و چون بعضی فتنه انگیزان بشاهزاده صاحب خان گفتند که بهجت خان قرار داده، که صباح عید فطر در نمازگاه شما را با بعضی مقربان بدست آورد، و لهذا شیخ اولیاء را بارو فرستاده، عهد و پیمان را بایمان موکد ساخت، و جمعی را از لشکریان طاب نموده، از استماع این خبر خوف و هراس عظیم بر شاهزاده غالب گشت، و همه روز در فکر و اندیشه گذرانید. و در بیست و نهم رمضان شاهزاده بی عاقبت، سلوک